دنیا به روایت تصویر

معترض بلژیکی، هدف نیروهای پلیس قرار گرفته است! عکس از آسوشیتدپرس

روبات پیشخدمت رستوران در شانزدهمین نمایشگاه بین‌المللی تجهیزات تولید، عکس از خبرگزاری شینهوا

تندیس استاد محمدرضا لطفی در نمایشگاه تندیس‌های سیلیکونی نوازندگان تار ایران در خانه هنرمندان، عکس از ایرنا

در محضر بزرگان

حتی در شلوغی، با خدا خلوت کنید

مرحوم حاج اسماعیل دولابی استاد اخلاق گفته‌اند: «اگر در کثرت و جمعیّت هم هستی غربت خودت را پیدا کن که عزیزی و تنها در دست خدایی. هر جا خودت را و تنهایی ات را پیدا کنی، خدا آن‌جاست، در خانه باشی یا در جمعیت. هر کس با خدای خودش خلوت کند، تمام مشکلات خود و طایفه‌اش را حل می کند. چون وقتی مشکلات را از سر خودش رفع کند از سر آن‌ها نیز رفع می‌شود... اگر شما دو رکعت نماز را با حالت خلوت و جمع و جور بخوانید، جور همه اطرافیان و همسایگان را می کشید. چون سر خودت را خلوت می کنی خدا هم به برکت شما امور بچه‌ها، همسایه‌ها و خانواده را اصلاح می کند. بله یک نفر می‌تواند سبب برکت یک محله بشود، سبب استراحت یک ناحیه بشود و زحمت مادی آنان را کم کند و امور معنویشان را روشن و بزرگ کند. غنا و فقر مهم نیست، راحتی در آن شرط است.»

برگرفته از کتاب «طوبی محبت»، ص ۱۹۷

فتونکته

بریده ها

دل‌نگرانی‌های ساده، در روزهای پرحادثه

پشتِ خطِ تلفن، مادرش بود. هیچ چیز مثل حرف‌های همیشگی حال آدم را جا نمی‌آورد. وقتی مادرش درباره رنگ پرده‌های جدید با او صحبت می کرد لبخند کوچکی بر لب‌هایش نشست، خیالش از این جمع شد که آن سوی خط، همه چیز روبه‌راه هست و مادرش آن‌قدر آسوده هست که مجال فکر کردن به جزئی‌ترین چیزها را پیدا کند. رنگِ پرده‌ها، گل‌های تازه روی میز، چروکِ پیراهن، شوری غذا؛ این دل‌نگرانی‌های ساده گرچه شاید در روزهای عادی به چشم نیایند، اما در روزهای پرحادثه، خیلی خوب می‌فهمی که فکر کردن به آن جزئیاتِ کوچک چه حالِ خجسته‌ای می‌خواهد. خوشحال شد از این که حالِ مادرش خوب است...

کتاب «قهوه سرد آقای نویسنده» اثر روزبه معین

انگلیش آموزی

اندکی صبر

به حرمت سرهای باز به نیزه در عراق و شام بیا

مردم مدینه یک بار جمع شدند به شور
و علی خواند "لولا حضور الحاضر" را
و پذیرفت خلافت را
گویا "قیام الحجة بوجود الناصر" بود
ما اما هزار بار جمع شدیم
و شما را به "عجل فرجهم" خواندیم
اما هزار در هزار جمعه آمد و نیامدی آقاجان!...
کوفیان شمار نامه به هجده هزار رساندند
و راه ها به قدوم حسین(ع) چراغانی شد
و ما نامه از شمار بیرون کردیم
و به تعداد نفس ها مان
به شمار پلک هایی که چون
پاکت نامه باز و بسته می شود
الغوث خواندیم و العجل
اما جمعه ها گذشت و باز نیامدی آقاجان!...
سرهای ما پایین است به شرمندگی
انگار حرفمان
به اندازه شور مدنی
و خط کوفی اعتبار ندارد...
برای ما که نه
اما به اعتبار دعای شهیدانمان بیا
به حرمت سرهای باز به نیزه
دریمن و عراق و شام
برای تحقق آیات قرآن مان بیا...

شاهد

دور دنیا

قایق سواری روی چوب بامبو!

آدیتی سنترال/ اخیرا ویدیوی عجیب یک مرد چینی ۵۳ ساله به نام «فانگ» که روی یک چوب بامبو در دریاچه قایقرانی می کند، بسیار پربیننده شده است. این کارگر ساده که هر روز مجبور است دریاچه را برای رفتن به محل کارش طی کند، به این دلیل که پول خریدن قایق نداشته، سعی کرده است با چوب بامبو برای خودش قایق درست کند! او حالا بعد از دو سال تمرین، به راحتی می تواند تعادلش را روی این چوب، حفظ کند!

قصر نورانی زیرزمینی

بورد پاندا/ شاید شما هم مطالبی درباره طبیعت دست نخورده و زیبای «نیوزلند» شنیده باشید اما جالب است بدانید دنیای زیرزمینی این منطقه هم به همان اندازه جذاب است. منطقه «وایتومو» در این کشور، یکی از خیال انگیزترین منظره های دنیا را در خودش جای داده است. غارهای آهکی این ناحیه، پناهگاه هزاران کرم شب تابی است که آن را به یک قصر نورانی تبدیل کرده اند که در دنیا منحصر به فرد است.

شهری در محاصره خفاش ها!

اسکای نیوز/ حدود صد هزار خفاش که به «گرگ خاکستری» شهرت دارند، سراسر شهر «بیتمن بی» استرالیا را فرا گرفته اند. مسئولان این شهر به خاطر حمله این حیوانات به مردم، موقعیت اضطراری در شهر اعلام کرده اند و مردم در خانه هایشان زندانی شده اند! گروه های حفاظت از حقوق حیوانات از مردم خواسته اند که چند روز صبر کنند تا این حیوانات دوباره کوچ کنند اما زندگی در این شهر تقریبا به حالت تعلیق در آمده است و مردم خواستار نابودی این خفاش ها هستند.

نقاشی های حیرت انگیز

دیلی میل/ «تیم بنگل» یک نقاش چیره دست آلمانی با روشی استثنایی تابلوهای نقاشی منحصر به فردی می کشد. این هنرمند به جای استفاده از رنگ تنها با استفاده از شن و ماسه های سیاه و سفید و هنرنمایی روی بوم نقاشی، تصاویر بدیع و زیبایی را پدید می آورد که غیرقابل باور است. او ابتدا سطح بوم نقاشی را خشک می کند و پس از چند روز سطح آن را با چسب می پوشاند و سپس دانه های ریز شن وماسه های سفید و سیاه رنگ را به طرز استادانه ای روی بوم می پاشد.

حکایت

مهمانان ناخوانده عروسی

شخصی به عروسی می‌رفت. در میان راه به رفیقش برخورد کرد. رفیقش به او گفت: «کجا می‌روی؟» جواب داد: «به عروسی. این هم دعوت‌نامه من است.» رفیقش گفت: «من را هم با خود ببر.» گفت: «به صاحب‌خانه چه بگویم؟» رفیقش گفت: «بگو طفیلی (مهمان ناخوانده) است.» طرف قبول کرد. قدری که جلوتر رفتند، رفیق دیگرش را دید. رفیقش پرسید: «کجا می‌روی؟» گفت: «به عروسی، این هم دعوت‌نامه من است و این هم طفیلی است.» دوست دومش گفت: «مرا هم ببر. به صاحب‌خانه هم بگو قفیلی (مترادف طفیلی) است.» طرف قبول کرد. چند قدم دیگر که راه رفتند، رفیق دیگری پیدا شد. پرسید: «کجا می‌روید؟» مرد گفت: «به عروسی.» گفت: «مرا هم با خود ببر.» مرد گفت: «تو را چه بنامم؟ دو نفر اضافه همراه دارم!» رفیقش گفت: «ناراحت نباش، صاحب‌خانه خودش مرا می‌شناسد.» خلاصه چهار نفری همراه یکدیگر به عروسی وارد شدند. صاحب‌خانه دید به جای یک نفر، چهار نفر آمده‌اند. به مهمان اصلی گفت: «این کیست؟» گفت: «طفیلی است.» صاحب‌خانه گفت: «آن یکی کیست؟» گفت: «قفیلی است.» صاحب‌خانه عصبانی شده، رو به سومی کرد و گفت: «این پدرسوخته را چرا با خود آورده‌ای؟!» او هم به مهمان اصلی گفت: «دیدی گفتم صاحب‌خانه نام مرا می‌داند؟!»

«لطیفه‌های اسلامی» گردآوری مهدی مسائلی

زندگی سلام

تصویری از کار زیبای یک راننده تاکسی در روز نیمه شعبان که به تازگی در فضای مجازی پخش شده است.

Like Comment

* شما ببین زمان ما چقدر وسیله بازی برای بچه ها نبود که سالی ۳۰-۲۰ تا بچه دستشون رو می کردن تو چرخ گوشت!
* من همون موقعی که بعد ۵ ساعت کوهنوردی رسیدیم به قله و به سرپرست گفتم که حالا باید چی کار کنیم؟ گفت باید برگردیم، فهمیدم کوهنوردی ورزش خوبی نیست!
* عموم می خواست خبر مرگ یه نفر رو به فامیلش بده، زنگ زد گفت: پاشو بیا که فلانی یه خورده مریض شده بردیمش سردخونه!
* عکیفت هندزفری که از تو مترو خریدم جوریه که یه سری سازهای جدید اضافه می کنه به موزیکی که داری گوش میدی!
* را زبقای شبکه مستند همه اش تکراریه فقط اسماش عوض میشه. هر دفعه این تمساحه که گاوه رو می کشه توی آب می بینم، انگار پسرخاله ام رو دیدم! بس که به چشمم آشناست!

Like Comment

زوم

E-mail: photo@khorasannews.com Telegram: @zendegiisalam

باغ ملی گیاه‌شناسی تهران، عکس از علیرضا کریم‌زاده

شعر طنز

قصه نخواستنی‌های زندگی!

تشت داریم و وان نمی‌خواهیم
جوجه با استخوان نمی‌خواهیم!
امتحانِ ریاضی کافی بود
امتحان زبان نمی‌خواهیم!
بگذارید رک بگویم: «ما
کلُهم امتحان نمی‌خواهیم!»
هست «ویسی» درون کشورمان
«فرگوسن» یا «بلان» نمی‌خواهیم!
گرچه نامهربان بوَد مادر!
دایه‌ی مهربان نمی‌خواهیم!
دوستان ضربه‌ها به ما زده‌اند
دیگر از دشمنان نمی‌خواهیم!
نیست چیزی برایمان جز جان
گر بخواهید جان نمی‌خواهیم!

امیرحسین خوش‌حال

کله چغوکی

آق کِمال بیشتر آشنا می‌شود

تو جلسه خواستگاری که مو فقط گل‌های قالی رِه شُمُردُم. فرداش مادر کاملیا خانم زنگ زد و قرار شد آقازاده، یعنی مو، بُرُم دنبالشان و بِرِم یَگ جایی حرفامانه بزنم. از خوشحالی حرکات موزون و غیرموزون مِکردُم، انگار پیش‌پیش عروسی شده بود! آبجیم گفت: «منم میام». برارُم جِمال هم گفت: «مویَم میام». مادرُم هم که حتما باید می‌آمد. قرار شد مو و ننه و آبجیم بِرِم. جِمال هم گوشیمِه دادُم بهش و یَگ کاسه زردآلو گذاشتِم جُلوش، اصلا یادش رفت بحث سر چی بود! آبجیم مُگفت بِرِم کافی‌شاپ. خانم بزرگ مُگفت بِرِن طرقبه یَگ دیزی مَشت هم بزنِن. مادرُم گفت: «لازم نِکِرده بچه‌ام هَطی اول کار بیُفته تو خرج، مِرِم کوهسنگی، فلاسک چای و آبنبات هم با خودُم میارُم».
بالاخره رفتم کوهسنگی. خوب شد کاملیا خانم سرِ صحبته وا کرد. گفت: «راستش من تا حالا خیلی خواستگار داشتم و دارم، ولی برای خودم ملاک‌هایی دارم که طرف مقابلم باید همه‌شون رو داشته باشه. الان هم امیدوارم شما فکر نکرده باشین که همه چیز از طرف ما اوکی شده و کار تمومه. خواستم باهاتون صحبت کنم تا بتونم نتیجه و تصمیم درست بگیرم.» گفتُم: «اتفاقا مویَم دوست داشتُم باهاتا صحبت کنُم تا بَرام بعضی چیزا روشن بِره.» خنده‌اش گرفت و گفت: «شما همیشه همین‌قدر غَلیظ بالهجه صحبت می کنین؟» گفتُم: «پس لهجه غلیظ ندیدن! مو به لهجه‌ام افتخار مُکنُم وگرنه منم می‌تونم جور دیگه صحبت کنم!» گفت: «چه خوب که این‌قدر صریح و صادق هستین. میشه از خودتون بگین؟» گفتُم: «لیسانس عمرانُم. بعد از سربازی با دوستام شرکت ساختمونی زدِم، در حد مناقصه‌ها و خرده‌کاری. خدا رِه شکر یَگ آب باریکه‌ای هست. یَگ واحد مسکن مهر هم دِرُم که همی روزا تحویل می‌گیرُم، اگه بِدَنِش!» گفت: «آهان، منم دکتر داروسازم، مثل پدرم. مادرم هم معلم بازنشسته هستن. یک خواهر و یک برادر هم دارم که ازدواج کردن و اینجا نیستن.» گفتُم: «پدر مویَم کارمند بازنشسته‌ن، مادرُم هم خانه‌دارَن. آبجیم هم که داره عکس می گیره و نزدیکه بیُفته تو استخر، پشت کنکوریه. برارُم هم که دیدِن، کلاس دومه.» دوباره خنده‌اش گرفت و گفت: «آره. خیلی ازش خوشم اومد. یک مسئله مهمی که باید بگم اینه که من دارم کارهای اقامتم رو انجام می‌دم برای ایتالیا، ممکنه هر لحظه کارم درست بشه و برم. نظر شما چیه؟» دنیا رو سرُم خراب رفت. پس قضیه جدی بود... گفتُم: «یعنی مو مِتونُم بُگُم نَرِن؟ سرنوشت خودتایِه و خودتا باید تصمیم بگیرن که بِرِن رُم، یا نَرِن رُم!» نیم ساعتی بازم حرف زدِم که دیگه یادُم نیست چیا گفتِم. گفت: «خب. فکر کنم حرفامون رو زدیم. بریم دیگه؟» پاهام قدرت راه رفتن نداشتن. اعصابُم خرد بود. چی نذر کُنُم که اقامتش در نیِه؟

آق کِمال

باس ماس

ایده و اجرا: صابری مرادی

ماوشما

شماره پیامک: ۲۰۰۰۹۹۹

* لطفاً در صفحه «سلامت» به کارشناسان محترم توصیه کنید در تابستان به ویژه روزهای گرم که حشرات و موارد گزیدگی فراوان است بیشتر درباره این موضوع و حشرات گزنده توضیح دهند و راهنمایی کنند.
* «داستانک» دیروز را چندین بار خواندم. اشک شوق به همراه غرور به خاطر داشتن چنین هموطنانی داشتم.
* اشعاری از استاد «محمد صالح علا» را در «زندگی سلام» به چاپ برسانید.

امیر، مشهد

* توی «زندگی سلام» درباره ایرانگردی نوشتید. پیشنهاد میدم درباره دره «شمخال» قوچان معروف به بهشت گمشده هم تحقیق کنید.

بابای آرنیکا، قوچان

* «داستانک» چهارشنبه‌تون از زبان آقای پرستویی را من باور می کنم. من و شوهرم کارگر هستیم و برای روزی ۱۰ تومان هم کار کرده ایم...

اسپریت خفن

مسابقه شماره ۷۳ 1sargarmi.ir

طراح: محمدمهدی رنجبر
تصویرساز: سعید مرادی

با نگاه طنز، زیر هر تصویر، کلمه معناداری نوشتیم. بعدش هر حرف الفبا رو به علامتی تبدیل کردیم. شما بگین کلمات چی هستن! پاسخ رو تا ساعت ۲۳ فقط به خط اختصاصی ۳۰۰۰۷۲۲۵۲ پیامک کنین. جایزه نقدی به قید قرعه برای کسانی واریز می شه که پاسخ صحیح ۳مسابقه پیاپی رو فرستاده باشن. پاسخ در ستون «ما و شما»ی بعدی! متن کل پیامک های رسیده در وب سایت!

=-)*×!÷

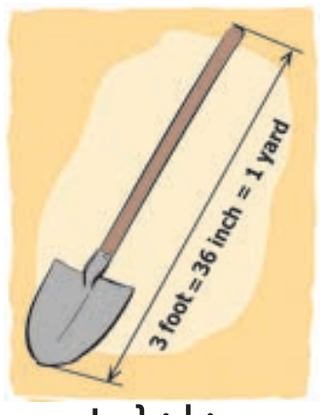

*÷|÷{-!

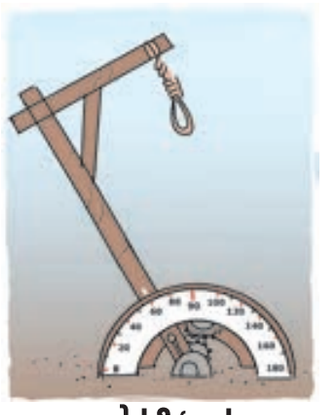

!-؛؟!{-

جایزه‌های نقدی، فوری شد!

سلام. برنده مسابقه های ۶۷تا۶۹ خانم نجمه خوش‌آهنگ با شماره همراه ۰۹۳۵۲....۰۱۵ هستن.
برنده مسابقه های ۷۰تا۷۲ هم خانم فاطمه بیابانی با شماره همراه ۰۹۱۵۶.....۳۸۲ هستن.
جایزه ۵۰هزار تومنی این عزیزان وهمه برنده هایی که قبلا اسمشون اعلام شده تا شنبه به حساباشون واریز میشه. خیالتونم راحت کنم از این به بعد به محض اینکه اسم برنده اعلام بشه جایزش توی حسابشه!
اما خانم یا آقای اشرفی گفتن:
«لطفا زمان چاپ مسابقه خفن استریپ رو مشخص و اعلام کنید. چون من همیشه امکان خرید روزنامه رو ندارم.»
خدمتشون عرض کنم که:
راستش من خودمم امکان خرید روزنامه رو ندارم ولی معمولا دوشنبه ها و پنجشنبه ها از طریق وب سایت روزنامه خراسان، خفن استریپ رو می بینم.
فعلا!